

Review of National Convergence in the Achaemenid Empire Based on the Study of Relieves, Inscriptions and Architecture of Persepolis

Ebrahim Raygani¹, Hasan Basafa²

¹ Assistant Professor, University of Neyshabur, Archeology& History Department, Nishapur, Iran (corresponding Author)

² Associate Professor, University of Neyshabur, Archeology& History Department, Nishapur, Iran

(Received: 09.04.2021, Revised: 09.06.2021, Accepted: 13.06.2021)

(Doi: 10.22075/AAJ.2021.23549.1104)

Abstract:

Persepolis is from the relics of the Achaemenid era in southern Iran, where the elements of architecture, decorative, and written texts are studied from various angles. The purpose of this research is to identify and identify the elements of the element of collective identity as well as the symbols of the national integrity in the elements mentioned above. The motifs used in the construction of Persepolis, alongside the great structure, have been directly and implicitly indicative of the communist spirit or the convergence of the builder kings. The question that the present paper tries to answer is that, despite the fact that in the Achaemenid world of different nations, the Persian rulers have elements and components in Persepolis (including structures, motifs and Inscriptions), which made the nations a subsidiary part of the political sovereignty of the empire towards the establishment of a global state? It seems that the Achaemenids in the use and adaptation of the artistic and technical elements of the nations in the Persepolis, in addition to the aspect of aesthetics, have also considered their cultural-political dimension. All of these elements and artistic elements have, in a way, expressed the notion of collective identity in a whole and in the sense of the empire. In general, all elements were served in such a way that their visitor was considered in a perfect agreement with other nations and equal, and considered for himself and his nation a single identity. This issue was very influential in the coherence of the empire, and the Achaemenid kings also knew about it. The method of this research is based on library studies, walking surveys of relives and descriptive-historical analysis.

Keywords: Persepolis, Collective Identity, Achaemenid, Nation Affiliates, Convergence.

¹ Email: e.raygani@neyshabur.ac.ir

² Email: hbasafa@gmail.com

بررسی همگرایی ملی در امپراتوری هخامنشی بر اساس مطالعه‌ی نقوش برجسته، کتیبه‌ها و معماری تخت جمشید

ابراهیم رایگانی^۱، حسن باصفا^۲

^۱ استادیار، پردیس مرکزی دانشگاه نیشابور، گروه باستان شناسی، نیشابور، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ دانشیار، پردیس مرکزی دانشگاه نیشابور، گروه باستان شناسی، نیشابور، ایران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰، تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۳/۱۹، تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۳/۲۳)

(Doi: 10.22075/AAJ.2021.23549.1104)

چکیده

تخت جمشید از یادگارهای دوران هخامنشی در جنوب ایران است که عناصر معماری، تزئینی و متون نوشتاری موجود در آن از زوایای گوناگون مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند. هدف از انجام این تحقیق بررسی و شناسایی نمودهای عنصر هویت جمعی و همچنین نمادهای انسجام‌بخش ملی در عناصر یاد شده فوق است. نقوش به کار گرفته شده در بنای تخت جمشید در کنار سازه‌ی معظم، به صورت مستقیم و تلویحی بیانگر روح جمع‌گرا و یا همگرایی شاهان بانی آن بوده است. پرسشی که مقاله پیش‌رو می‌کوشد تا به آن پاسخ دهد چنین مطرح می‌شود که با وجود این که در کشور جهانی هخامنشیان اقوام و ملل گوناگونی حضور داشتند، حاکمان پارسی چه مؤلفه‌ها و عناصری را در تخت جمشید (اعم از سازه، نقوش و کتیبه‌ها) به کار بردند که باعث گردن نهادن ملل تابعه به حاکمیت سیاسی امپراتوری در راستای ایجاد کشوری جهانی شده است؟ به نظر می‌رسد هخامنشیان در استفاده و اقتباس از عناصر هنری و فنی ملل تابعه در تخت جمشید، علاوه بر جنبه‌ی زیبایی‌شناسی، به بعد فرهنگی- سیاسی آن نیز عنایت داشته‌اند. تمامی این عناصر و مؤلفه‌های هنری به نوعی بیان‌کننده اندیشه‌ی هویت جمعی در یک کلیت و به مفهوم امپراتوری بوده است. به طور کلی تمامی عناصر، به گونه‌ای به خدمت گرفته شدند تا بازدید کننده خود را در توافق کامل با دیگر ملل و برابر بدانند و برای خود و ملتش یک هویت واحد را در نظر گیرد. این مسأله در انسجام امپراتوری تأثیر به‌سزایی داشت و پادشاهان هخامنشی نیز از این امر آگاهی داشتند. روش این تحقیق نیز بر پایه‌ی مطالعات کتابخانه‌ای، بررسی‌های پیمایشی نقوش برجسته و تحلیل توصیفی-تاریخی است.

واژه‌های کلیدی: تخت جمشید، هویت جمعی، هخامنشیان، ملل تابعه، همگرایی.

¹ Email: e.raiygni@neyshabur.ac.ir

² Email: hbasafa@gmail.com

مقدمه

آنچه در دوره هخامنشی جهت وفاق ملی مورد استفاده واقع می‌گردد، به طور خردمندان‌های مدیریت، برنامه‌ریزی و به اجرا درآمده بود. این مسأله احتمالاً ناشی از اندیشه‌مندی سیاسی شاهان هخامنشی در سایه انتخاب مذهب زرتشتی بوده است. جالب است در این بین مجموعه تخت‌جمشید (تصویر ۱) گویای تمامی موارد فوق است. یعنی به نوعی تخت‌جمشید تابلو گویایی از اندیشه سازندگان خود بود که در سر، اندیشه حکومت برجھانی پهناور تحت عنوان کشوری یکپارچه و متحد داشتند؛ هر چند عناوین نامفهوم برای اشاره به این امپراتوری به کار بردند. حال پرسش این است که با وجود این که در کشور جهانی هخامنشیان اقوام و ملل گوناگونی حضور داشتند، بزرگان و حاکمان پارسی چه مؤلفه‌ها و عناصری را در تخت‌جمشید و نقوش برجسته به کار بردند که باعث گردن نهادن ملل تابعه به حاکمیت سیاسی امپراتوری در راستای ایجاد کشوری جهانی شده است؟ در این مقاله به بررسی آن دسته از علائم، نمادها و نشانه‌های هویت‌بخش و همچنین همگرا در تخت‌جمشید پرداخته می‌شود. این مؤلفه‌ها بیشتر در نقش‌برجسته‌ها، ساختار برخی از بناها و همچنین برخی از کتیبه‌های نقر شده در این مجموعه به چشم می‌خورد.

پیشینه پژوهش

پیشینه این مبحث به سال‌های نه چندان دور بر می‌گردد. به طور خلاصه باید گفت سرآمد همه افرادی که در این زمینه به پژوهش پرداختند؛ گرادو نیولی است که مهم‌ترین نتایج پژوهش‌های خویش در مورد ایده یا آرمان ایران را در کتابی با همین عنوان منتشر کرده است. وی بر این باور است که آنچه هویت ملی

ایرانی نامیده می‌شود؛ در عصر ساسانی و از روزگار اردشیر اول به صورت فریبده‌ای ظاهر شده است و به نوعی آغاز این اندیشه را توسط مغان و به نفع آنان دانسته است (نیولی، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۲۹). علیرضاشاپور شهبازی طی مقاله‌ای به طور کلی با ارائه دلایل و شواهد متقن و منطقی به نقد نظرات نیولی پرداخته است و ایده ایران را به نوعی اندیشه اوستایی و حتی پیشاهخامنشی به شمار آورده است (Shahbazi, 2005:100-112). حمید احمدی با تجمیع نظرات احمد اشرف، نیولی و شاپور شهبازی، در ادامه به بررسی مفهوم جدای هویت ایرانی و هویت ملی از دوران باستان تا روزگار معاصر پرداخته است. وی به صراحت در نظرات خویش از بابت وجود مفهومی به نام هویت ملی در دوران اوستایی و هخامنشی (احمدی، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۷)؛ به نوعی باعث گردید تا از پشتوانه‌ی نظری خویش در مورد وجود دو مفهوم هویت ملی و هویت ایرانی خاطری آسوده داشته باشیم. البته احمدی پیش از این نیز به بررسی وضعیت هویت ایرانی در گستره تاریخی آن پرداخته است و در این زمینه به بررسی تمامی نظرات مرتبط با هویت ملی، هویت ایرانی و همچنین موضوع مهم ناسیونالیسم مدرن پرداخته است (احمدی، ۱۳۸۲: ۴۵-۹). هرچند در ادامه به طور مختصر هریک از مفاهیم یاد شده را توضیح می‌دهیم لیکن؛ نوشتار حاضر صرفاً به آن دسته از شواهد و مدارک موجود در تخت‌جمشید که مرتبط با موضوع هویت ملی جمعی و یا هویت ایرانی کلیه بخش‌های شاهنشاهی هخامنشی باشند می‌پردازد.

روش پژوهش

با توجه به مطالب ذکر شده بالا، هریک از شواهد موجود در مجموعه تخت‌جمشید به عنوان داده‌ی موردی در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. به این ترتیب در این مقاله نمادهای هویتی و انسجام-بخش به کار گرفته شده در بنای تخت‌جمشید را مورد بررسی قرار گرفته است. بدیهی است تا بر خلاف محققین ذکر شده در بالا، به دنبال پیگیری نام ایران در شواهد و متون کهن نباشیم و صرفاً به بررسی آن دسته از مدارکی پرداخته می‌شود که موجب ایجاد احساس هویت یگانه و در نتیجه انسجام بیشتر در میان اکثریت مردمان شاهنشاهی هخامنشی می‌گردید. به این ترتیب پژوهش پیش‌رو مبتنی بر دو نوع داده است که بخشی از آنها از طریق مطالعات استنادی گردآوری شده و بخشی دیگر حاصل مطالعات پیمایشی نگارندگان است که به روش تحلیل توصیف تاریخی ارائه شده است.

بدنه تحقیق

هویت‌بخشی و انسجام‌دهی

هویت ملی را احساس تعلق به گروهی از انسان‌ها به واسطه داشتن اشتراک در برخی عناصر فرهنگی و شبه فرهنگی تعریف نموده‌اند یا به عبارت دیگر؛ نوعی احساس یا آگاهی تعلق به گروهی است که همواره با توسل به عناصر فرهنگی مختلف باز تولید می‌گردد؛ از این دیدگاه؛ می‌توان در تخت‌جمشید و مؤلفه‌های هنری و ساختاری موجود در آن به دنبال نشانه‌هایی از عناصر مشترک هویتی باشیم. هویت ایرانی تقریباً همان هویت ملی است که صرفاً در مورد ایرانیان صدق می‌نماید و علاوه بر مفاهیم تاریخی؛ معنای جغرافیایی

نیز از آن برداشت می‌شود (جهانشاهی‌افشار و رحیمی-صادق، ۱۳۹۳: ۹۴).

جدا از مفاهیم هویت ملی و هویت ایرانی، قدرت‌های حاکم در طول تاریخ برای ایجاد وحدت و همبستگی ملی از دو راهکار بهره می‌بردند:

هماندسازی: در این الگو برای تحکیم همبستگی ملی، ویژگی‌ها، عادات و رسوم فرهنگی گروههای اقلیت در فرهنگ حاکم اکثریت حل می‌شود. در جوامعی که این الگو اجرا شود، خطوط تمایز فرهنگی و اجتماعی تقلیل می‌یابند و اعضای جامعه یکسان می‌شوند. در سیاست‌های هماندساز، دولت برای استحاله ارزش‌ها و ممیزه‌های هویتی گروههای قومی مختلف در جریان اصلی ارزشها و خصایصی که در انحصار یک گروه قومی است، تلاش می‌کند. در این الگو اقلیت‌های قومی در برابر مشابه‌سازی و ادغام در جریان اصلی فرهنگ، از خود مقاومت نشان می‌دهند؛ به همین دلیل جامعه همواره دستخوش ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی است. رویه‌های همچون جداسازی، نسل‌کشی، اخراج، کوچ اجباری و درهم‌آمیزی از جمله روش‌های اعمال سیاست هماندسازی هستند (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۳-۱۱۲).

همگرایی: در این الگو حکومت موظف به رعایت حقوق همه اقلیت‌های قومی و حفظ و پرورش ممیزه‌های هویتی آنان (نظیر زبان، سنت‌ها و مناسک) است و می‌باید از تحمیل قوانین و مقررات مغایر با علایق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گروه‌های اقلیت اجتناب کند (همان).

شواهد مادی و نوشتاری حاکی از آن است که در عصر هخامنشی رویه همگرایی (راهکار دوم) برای ساخت ملت مد نظر بود. در این پژوهش می‌کوشیم تا نموده‌های مادی مبتنی بر ایجاد هویت ایرانی و ملی از

جریان هویت‌بخش به دوران هخامنشی برمی‌گردد (Hertzfeld, 1941:192). استفاده از واژه‌گان مبهمی چون "آسیا" یا "این امپراتوری" نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که پارسیان برای اشاره به حکومت جهانی خود، مفهوم "پادشاهی متحد" را مدنظر داشتند (شاپورشه‌بازی، ۱۳۹۵: ۷۰). به این ترتیب، روشن است که وجود مفاهیم هویت‌بخش، پدیده‌ای نو و مرتبط با دوران جدید نیست؛ بلکه به منظور اتحاد بخشیدن به اقوام گوناگون تحت لوای حکومت، از مفاهیم دقیق و هوشمندانه‌ای استفاده نمودند.



تصویر ۱- مجموعه تخت‌جمشید (نگارندگان).

هخامنشیان تمامی مؤلفه‌هایی را که یک واحد سیاسی به نام کشور به آن نیازمند بود ایجاد نمودند و از آن پس به این نظام متمرکز سامان بخشیدند. از جمله این مؤلفه‌ها ایجاد یک جایگاه برای گردهمایی نمایندگان تمامی مردم جهت تجدید میثاق با شاه بزرگ بوده است. در این زمینه، هخامنشیان به زیرکی دریافتند حکومت بر یک امپراتوری گسترده به عنوان یک واحد سیاسی یکپارچه نیاز به گردهمایی سالانه داشته است که جهت تحقق این امر بنایی چون تخت‌جمشید با کاخ‌هایی چون آپادانا، صدستون و همچنین یک ورودی به نام دروازه ملل ایجاد گردید.

طریق همگرایی ملی را از مجموعه تخت‌جمشید مورد دقت و موشکافی قرار دهیم. بدیهی است که به پژوهش‌های محققین در این زمینه نیز رجوع نموده و از آنها در تفسیر داده‌ها بهره خواهیم گرفت. بسیاری از محققین هویت ملی را پدیده‌ای نوین و حاصل ابداع طبقات حاکم اجتماع در قرون هیجدهم و نوزدهم میلادی می‌دانند (Habsbawm, 1990:137-140). لیکن طی سال‌های پایانی قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم، دیدگاه‌های تاریخی‌نگر در مورد هویت ملی، نشان دهنده‌ی وجود چنین مفهومی از دوران باستان در ایران بوده است (اشرف، ۱۳۹۵: ۳۳). آنتونی اسمیت نیز مورد ایران را مانند هند، چین و یونان مستثنی دانسته و معتقد است پیش از شروع مفهومی به نام ناسیونالیست در عصر جدید، مفهومی به نام هویت ملی در ایران رایج بوده است. حتی طرح جلد کتاب معروف خود در این زمینه به نام "ریشه قومی ملل (Ethnic Origins of Nations)"، را از نقوش دیواره‌ی شرقی کاخ آپادانا در تخت‌جمشید اقتباس نموده است (Smith, 1991). ظاهراً دوره استفاده و شکل‌گیری چنین مفهومی، از نیمه دوم قرن ششم ق.م بود. پارس‌ها در طول و عرض گسترش زیادی به قلمرو خود داده و در بسیاری از سرزمین‌های غیر-آریایی ساکن شدند. بنابراین گسترش، امپراتوری از سغد تا اتیوپی و از سند تا سارد ایجاد نمودند. اکثر ساکنان این حکومت غیر ایرانی بودند. این امپراتوری "دهیونام ویسپزه‌نام" یا "سرزمین همه ملل" بود. تخت‌جمشید یا پرسپولیس، این مفهوم را به روشنی نشان می‌دهد (شاپورشه‌بازی، ۱۳۹۵: ۶۸). نام‌واژه‌ی ایران احتمالاً نسبت نزدیکی با هندوآریایی دارد که به طور مستقیمی به لحاظ جغرافیایی و سیاسی، "آریانام خستره" اشاره‌ای به نام امپراتوری آریایی‌ها دارد و این

از مؤلفه‌های ایجاد شده جهت انجام امر فوق، توسعه راه‌ها، خیابان‌ها و شاهراه‌های ارتباطی در مسیر امپراتوری بوده است؛ تا نمایندگان و پیک‌ها و همچنین کاروان‌های تجاری و نظامی بتوانند به درستی و صحت، به سرمنزل مقصود برسند (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۶۰). این عوامل در کنار هم موجب گردیده تا نمایندگانی که از طرف اقوام مختلف به پایتخت گسیل می‌شوند خود را در فضایی آشنا ببینند و یک هویت جمعی برای خود متصور شوند که نگارنده‌گان به پیروی از والتر هینتس آن را "هویت ملی واحد کشور جهانی" (هینتس، ۴۰: ۱۳۸۵-۴۱) هخامنشی می‌داند. از دیگر عناصر هویت ملی، سه عنصر زبان، تاریخ سرزمینی و فرهنگ مشترک (داوری‌اردکانی، ۱۳۸۳: ۳۲) هستند که در ادامه مطلب به آن‌ها اشاره خواهد شد. علاوه بر موارد فوق توجه به این نکته ضروری است که استمرار اعتقادات در طول تاریخ نشان دهنده اهمیت اجتماعی و سیاسی مذهب در زندگی ایرانیان است که بخش مهمی از هویت آنان را در طول تاریخ تا به امروز تشکیل داده است. به گونه‌ای که در دوره ایران باستان بعد از آیین زرتشت و در مقاطع بعدی تحت تأثیر این آیین، مذهب مانوی و مزدک در قلمرو فرهنگی ایران شکل گرفت. بنابراین ملاحظه می‌شود که مذهب و باورهای دینی در طول تاریخ به همراه قلمرو جغرافیایی و فرّ شاهی و ایرانشهری، یکی از پایه‌های هویت ایرانی را شکل داده است (کبیری، ۱۳۸۹: ۷۶). همان‌طور که اشاره شد دین و مذهب نیز در دوره تاریخی به خصوص دوره هخامنشی از عوامل وحدت بخش بوده‌اند. با این که برخی از محققین بر زرتشتی بودن هخامنشیان اصرار ورزیده‌اند (shahbazi, 1994: 85-90)، ولی سیاست رواداری، مدارا و احترام به عقاید ملل دیگر در این

دوره زبازد است. به گونه‌ای که داریوش شاه هخامنشی حفاظت از عقاید مردمان در خارج از قلمرو کنونی ایران را از وظایف خود می‌دانست و این مسأله تنها به علت زیرکی سیاستمدارانه وی نبود، بلکه به علت اعتقاد او به نظامی راستین بود (هینتس، ۱۳۸۵: ۲۶۳-۲۶۲).

نه تنها داریوش بلکه اکثریت قریب به اتفاق شاهان هخامنشی (با چشم‌پوشی از برخی تندروی‌های عصر خشایارشا)، به تمامی باورداشت‌ها و خدایان ملل تابعه و زیردست به عنوان جزیی از کل و به عنوان بخشی از هویت کلی آن قوم نظر داشته؛ که این امر در سایه توجه به هویت جمعی، حکومت جهانی هخامنشی و پایا بودن حاکمیت سیاسی آن‌ها تأثیر داشته است. شاهان هخامنشی بر این باور بودند که مسائل اعتقادی به نحو مستقیمی در نگرش آن قوم در مورد اربابان پارسی خود تأثیر به سزایی دارد و این مسأله مهمی بود که اقوام دیگر بتوانند در سایه حکومت هخامنشی به اعتقادات خود پایبند باشند. چنین پایبندی به مذهب؛ وفاق ملی را بیش از پیش تقویت می‌نمود. البته در خصوص هویت ملی و مؤلفه‌های آن باید ذکر نماییم در هر دوره‌ای مجموعه‌ای از چند عامل اهمیت می‌یابند و حوادث و مشی وقایع تاریخی، این عوامل و نوع آن‌ها را دگرگون می‌کند (کبیری، ۱۳۸۹: ۶۱). موارد فوق تقریباً مؤلفه‌هایی بودند که در عصر هخامنشی به آن‌ها به طور ضمنی جهت امورات وفاق ملی نیم نگاهی افکنده شد. حال به بررسی سازه تخت جمشید، نقوش برجسته و در ادامه به واکاوی کتیبه‌ها می‌پردازیم.

همگرایی ملی در تخت جمشید

پیش از بررسی نقوش و کتیبه‌ها، لازم است از سازه‌ی تخت جمشید به عنوان یک پدیده هویت‌بخش و یا نماد هویتی در طول تاریخ ایران یاد نماییم. بدیهی است که تخت جمشید بنایی است از دوران هخامنشیان و آنگونه که منابع یونانی ما را آگاه نموده‌اند، این سازه مهمترین مکان برای داریوش بزرگ به شمار می‌رفت و علاقه زیادی نسبت به این مکان از خود نشان می‌داد و ظاهراً کتیبه داریوش در کانال سوئز به این موضوع اشاره دارد (هینتس، ۱۳۹۲: ۲۱۳). این ساختار پس از انقراض سلسله هخامنشی توسط حملات ویرانگر اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ ق.م، هنوز جایگاه و عظمت سلسله هخامنشی را برای پارسیان و حتی دیگر اقوام و مللی که روزگاری تحت سرپرستی پارسیان بوده‌اند؛ به شمار می‌رفته است. به نوعی می‌توان این بنا را حلقه‌ی اتصال اقوام شاهنشاهی پارس به شمار آورد. همین امر موجب گردید تا اسکندر در اقدامی متهورانه به نابودی آن کمر همت ببندد تا شاید مقاومت‌های مبتنی بر هویت و ملیت را در نطفه خاموش نماید (Briant, 2002: 733-737). مقدونیان با یورش منظم و تخریب تخت جمشید که در میان چهار تختگاه هخامنشی از همه برجسته‌تر بود، در واقع پایه‌های هویتی شاهنشاهی را سست و لرزان نمودند (آلن، ۱۳۹۰: ۲۴۹). با اینکه تقدم ساخت و ساز در سازه‌ی تخت جمشید پیش از شوش (در عصر داریوش اول) اثبات شده است (Imanpour, 2004: 1-9)، لیکن در مقایسه با شوش و هگمتانه کمتر برای ساکنان حاشیه امپراتوری (از جمله یهودیان، یونانیان و گاهی مصریان) شناخته شده بود (ایمان‌پور، نصراله‌زاده و علی‌زاده، ۱۳۹۴: ۹-۸)؛ اما در میان تخت‌گاههای هخامنشی، بیشترین

پیوند را با هویت آن خاندان داشت. زیرا ایالت پارس هم سرزمین اولیه پارسیان بود و هم محل پایتخت‌های بزرگ کورش (انشان و پاسارگاد). با چپاول این بنای معظم و وحدت‌بخش توسط اسکندر، تختگاه یاد شده از جایگاه برین خود به عنوان کانون اقتصادی و ایدئولوژیکی شاهی سقوط نمود. در واقع به آتش کشیدن تخت جمشید توسط اسکندر یک تاکتیک کوتاه مدت بود که توانست رشته یک نبرد خشن و ده ساله را پاره نماید (همان، ۲۵۱). این تاکتیک مزورانه و در عین حال هوشمندانه، باعث گردید بسیاری از مقاومت‌ها و همچنین امید به بازگشت در امپراتوری پارس به یأس مبدل گردد. زیرا اگر تخت جمشید با همان شکوه و آراستگی درونی و بیرونی برجای می‌ماند، امکان داشت یکی دیگر از خویشان شاه هخامنشی بر آن سرسرای آماده گام نهاده و خود را وارث تاج و تخت امپراتوری وسیع هخامنشی معرفی نماید و از این بابت سرزمین‌های تصرف شده توسط اسکندر را دوباره دستخوش چالش جدی نماید (Sancisi-Weerdenburg, 1993: 177-188). به این ترتیب با به آتش کشیدن کاخ‌ها، خاطره عینی شکوه امپراتوری و همچنین حلقه اتصال گروه‌های معاند اسکندر از هم گسست. این اوضاع در دوران پس از اسکندر برقرار نماند. ویرانه‌های تخت جمشید مکانی گردید برای ابراز حس میهن‌پرستی و رجوع به گذشته‌ی پرافتخار. در دوره سلوکیان و همچنین شاهنشاهی قدرتمند اشکانی، از وجود شاهک‌نشینی محلی در نزدیکی صفت تخت جمشید به نام "فرته-داران"، آگاهی داریم (Herzfeld, 1941: 276). این سلسله در نهایت با تکیه بر چنین جایگاهی و همچنین بهره‌برداری از معبد آناهیتا و مذهب زرتشت، در نهایت قلوب بخش وسیعی از مردمان شاهنشاهی

هخامنشی را به خود جلب نمود و در نهایت سکان حکومت سرزمین‌های وسیعی از میراث شاهان تخت-جمشید را یکبار دیگر به دست گرفت. در خودآگاهی شاهان ساسانی نسبت به حقیقت تخت‌جمشید اطلاعی نداریم؛ لیکن حضور مداوم و استقرار در این ویرانه، حاکی از بهره‌برداری شاهان نامبرده از گذشته این تختگاه دارد (هوف، ۱۳۹۳: ۵۵). لشکرکشی‌های شاپور و برادرش اردشیر (فرزندان پاپگ؟) از صفت تخت‌جمشید صورت گرفته است. حتی برخی مرگ شاپور برادر بزرگ اردشیر را در ویرانه تخت‌جمشید دانسته‌اند (همان). ساسانیان حتی به ایجاد نگاره‌های مسطح بر دیواره‌ی بناهای تخت‌جمشید نیز روی آورده‌اند تا به نوعی همبستگی هویتی خود با گذشته‌ای که احتمالاً از واقعیت آن اطلاع درستی نداشتند را نشان دهند (Harper, 2008: 75). نگاه هویتی به تخت‌جمشید از دوران متأخر باستان به سده‌های اسلامی نفوذ کرده و دوران آل‌بویه به عنوان سرآمد این جریان فکری و فرهنگی به شمار می‌رود. عضدالدوله دیلمی اقدام به نقر کتیبه‌هایی در کنار کتیبه شاپور دوم ساسانی در تخت‌جمشید نمود (Donohue, 1973: 77-78). وی به نوعی در این مکان با قید عنوان شاهنشاه و همچنین توجه به مکان نگارش کتیبه، که از طرفی بر درگاه کاخ تخت‌جمشید بود و از طرف دیگر در کنار کتیبه شاپور دوم نیز به شمار می‌رفته است، توجه خویش به تخت‌جمشید به عنوان میراث نیاکانی خویش را نشان داده است (Curtis, 2005: 252). پیش از این نیز در دوران خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس نهضت‌هایی چون شعوبیه موجبات توجه به بنای هویت‌بخش تخت‌جمشید را قوت بخشید (بازورث، ۱۳۹۳: ۴۰). برخی از دانشمندان تلویحاً اشاره نمودند که در دوران اسلامی، بنای

تخت‌جمشید به شاه اسطوره‌ای ایران یعنی جمشید، منسوب گشته و حتی قرابت خویشکاری میان سلیمان نبی^(ع) و جمشید در دوره‌های بعدی، موجب گردید که تخت‌جمشید به تخت‌سلیمان تغییر نام یابد (گرابار، ۱۳۹۳: ۴۸). در ادامه این روند در نوشته‌های فارسی و عربی، تخت‌جمشید به عنوان شاهکاری در زمینه معماری در نظر گرفته می‌شد که در آن نگاهبانان دروازه‌ها ویژگی اسطوره‌ای داشتند و نسیمی که از کنار مزار شاهان در حال گذر بود به عنوان نسیمی سحرآمیز تلقی می‌گردید. حضور اروپاییان در ایران عصر صفوی، موجب آگاهی بیشتر "جهان ایرانی" در مورد بنای تخت‌جمشید گردید. در عصر قاجار نیز هنرمندان، روشنفکران و سیاستمداران ایرانی به تخت‌جمشید و سایر بناهای باستانی به عنوان کانون هویت ملی و هسته‌ی تاریخ محلی و ملی خود می‌نگریستند (آلن، ۱۳۹۰: ۳۲۶). در اواخر سده نوزدهم میلادی، نخبگان برای ابراز هویت و جایگاه تاریخی خود از عناصر دیداری مهمی چون تصاویر و انگاره‌های عصر هخامنشی بهره جستند که نمونه‌ی بارز آن باغ عفیف‌آباد شیراز و همچنین نارنجستان قوام بود که بهترین تصاویر تخت‌جمشید را گلچین نموده و طبق یک ایده و طرح جدید آنها را به کار گرفتند (همان، ۱۳۲۳). همین روند رجوع به گذشته در قرن حاضر موجب گردید که قدرت حاکمه از تخت‌جمشید به عنوان یک بنای هویتی و در نهایت کانون ناسیونالیستی سلطه‌طلب‌ها بهره‌برداری نماید و این امر منجر به برگزاری جشن‌های موسوم به ۲۵۰۰ ساله در کنار بنای تخت‌جمشید در سال ۱۳۵۰ ش گردید (عامری، ۱۳۹۵: ۶۹-۴۷).

نقش برجسته‌های تخت جمشید

در بنای تخت جمشید، نمایشگاهی از آثار هنر و معماری ملی است که تحت سرپرستی قوم هخامنشی هستند. محققان بسیاری در زمینه نقوش برجسته تخت جمشید دست به کنکاش و مطالعات علمی زده‌اند. به طور کلی می‌توان این نقوش را رژه اقوامی به حساب آورد که در روزی که برخی از محققین آن را جشن نوروز می‌دانند (Erdmann, 1960: 21-47 & Ghirshman, 1957: 265-287)، در این مکان گرد هم آمده و برای ولی‌نعمت خود که شاهنشاه بزرگ هخامنشی باشد، سوغات یا هدیه (و نه باج) آورده‌اند. این نقوش برخلاف نقوش آشوری، علاوه بر اینکه نمایشگر شکوه و بزرگی است، همکاری و هماهنگی صلح‌جویانه‌ای را در میان اقوام امپراتوری نمایش می‌دهد و ... در اینجا شأن و حرمت هریک از آنها به عنوان اقوام تحت حمایت و پشتیبانی شاهنشاه هخامنشی حفظ گردیده است (پوپ، ۱۳۵۵: ۲۲۳). به گونه‌ای که مجلس حجاری دیواره‌های شرقی و شمالی آپادانا به طول ۹۰ متر که نقوش هر دو دیواره یکسان است، گویای حضور ملی است که به طور دوستانه در کنار هم به دیدار شاه خود می‌روند و در این بین باید احساس یگانگی و افتخار به آن وجود داشته باشد که چنین با آرامش و طمأنینه به بار شاهی می‌روند. در تخت جمشید حدود ۲۳ گروه به نمایش در آمده‌اند که هر کدام براساس چهره و لباسی که پوشیده‌اند به نوعی نمایانگر یک قوم و ملتی خاص هستند. یکی از مهمترین نکاتی که از این نقوش می‌توان برداشت کرد همین تفاوت در وضعیت ظاهری و لباس آن‌ها و عدم تلاش هخامنشیان در متحدالشکل کردن البسه این افراد جهت حضور در مراسم بار شاهی است که در

ادامه به این مسئله پرداخته می‌شود. به طور کلی این گروه‌ها شامل اقوام زیر هستند:

- ۱- مادها ۲- خوزیان ۳- ارمنی‌ها ۴- هراتی‌ها
- ۵- بابلی‌ها ۶- لودیهای‌ها ۷- رنجی‌های افغانستان
- ۸- آشوری‌ها ۹- کاپادوکیه‌ها ۱۰- مصری‌ها
- ۱۱- سکا‌های تیزخود ۱۲- ایونی‌ها ۱۳- بلخیان
- ۱۴- گنداریان ۱۵- پارثی‌ها ۱۶- اسه‌گراتیه‌ای‌ها
- ۱۷- سکا‌های هوم‌پرست ۱۸- هندوان ۱۹- سکیان-
- تراکیه‌ای ۲۰- تازیان ۲۱- زرنگیان ۲۲- لیبی‌ها
- ۲۳- حبشیان (شاپور شهبازی، ۱۳۷۹، ۵۹-۶۱) (تصویر ۳).

در نقوش دیگری که در مسیر کاخ سه دروازه (کاخ مرکزی) نقر شده‌اند، حضور افرادی با لباس مادی و پارسی شایان توجه است.

دیگر موضوعات نقر شده در نقوش برجسته‌های تخت جمشید عبارتند از نقش فروهر که نقشی مذهبی است، صحنه‌ی نبرد شاه با حیوانات افسانه‌ای در درگاه‌های ورودی و خروجی تالار صد ستون، کاخ‌های هدیش و تچر و هم چنین نقش شیر گاو شکن که نقشی اسطوره‌ای و نجومی است (Hanter, 1965: 1-16). دو صحنه ذکر شده تنها نقوش خشن و قهرآمیز موجود در تخت جمشید به شمار می‌روند که به نوعی مبارزه دائمی شاه با شر و بدی را نشان می‌دهد (هینتس، ۱۳۹۲: ۲۱۸). تصویر حمله شیر به گاو نیز، نگاره‌ای اسطوره‌ای-نجومی و مأخوذ از فرهنگ ایلامی و راه یافته به باورهای هخامنشی است که پایان زمستان و آغاز بهار را گوشزد می‌نماید (همان، ۴۰۴). علاوه بر نقوش ذکر شده نقش‌هایی از قبیل گل‌های رزت، لوتوس و درخت سرو نیز خودنمایی می‌کنند. از دیگر مهم‌ترین نقش‌های موجود در تخت جمشید، صحنه‌ی بار عام داریوش اول در کنار ولیعهدش و هم-

چنین نقش حاملان تخت سلطنتی بر درگاه‌های جنوبی تالار صدستون و کاخ سه‌دروازه هستند و به طور کلی بیش از سه هزار نقش در تخت جمشید نقر شده است (Roaf, 1983: 2). هر کدام از نقوش یاد شده بنا به دلایلی و درجای مناسب خود به کار رفته است. به نظر می‌رسد هر یک از نقوش مذکور به گونه‌ای سنجیده به عنوان نمادی جهت وحدت و همبستگی اقوام حاضر در این بنای معظم به خدمت گرفته شدند. از آنجا که هنر نقش‌برجسته‌سازی هخامنشی به نوعی مبین شکوه و قدرت شاهنشاهی است؛ این شکوه و قدرت می‌بایست در هماهنگی کامل با اراده و نظر لطف پروردگار یعنی اهورامزدا و دقت نظر شخص شاه در انتخاب نوع نقوش مذکور بوده است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۷). این دقت نظر به لحاظ مفهوم القایی و محتوای درونی، در تمامی نقوش مذکور حتی نقوش ناتمام یا دارای نقایص فنی قابل ملاحظه است.

سازه‌ها و نقوش برجسته

آن‌گونه که در مطالب پیش گفته شد: نقش‌برجسته‌های تخت جمشید تصاویری جهت همسان‌نگاری و ایجاد احساس مشترک بین اقوام مختلف و پراکنده ارائه می‌دهد که زیر سایه امپراتوری هخامنشی تحت عنوان یک کشور گرد آمده بودند. نقوش مزبور و شیوه ایجاد و طراحی ساختمان‌ها به نوعی در این راستا ایفای نقش می‌نمودند. در ادامه به نمونه‌های ملموس این رویه در تخت جمشید پرداخته می‌شود.

دروازه همه ملل

دروازه همه ملل، یکی از مظاهر هویت همگانی و اشتراکی کشور جهانی هخامنشی بوده که توسط

خشیارشا ساخته شد و طبق کتیبه‌ای که در بالای آن به زبان‌های پارسی باستان، ایلامی و بابلی نقر شده است، دروازه مزبور را "دوورثیم ویسه دهیوم" نامیده که معنی کلی آن دروازه همه ملت‌ها است. زیرا هخامنشیان به هنگام جشن نوروز (به تعبیر Erdmann, 1960: 21-47 & Ghirshman, 1957: 265-285) تمامی نمایندگان ملل تابعه را از این درب به درون مجموعه هدایت می‌نمودند و این مسأله و همچنین کتیبه ذکر شده، به نوعی ایجاد احساس مشترک در مورد یکی بودن را تداعی می‌کند. برخی از محققین وجود این دروازه در مسیر ورودی کاخ‌های تخت جمشید را حاکی از سیاست تساهل سیستم حکومتی هخامنشیان می‌دانند و به نوعی این جریان را به نفع وفاق ملل زیر پرچم هخامنشیان قلمداد نموده‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۹۵: ۶۹).

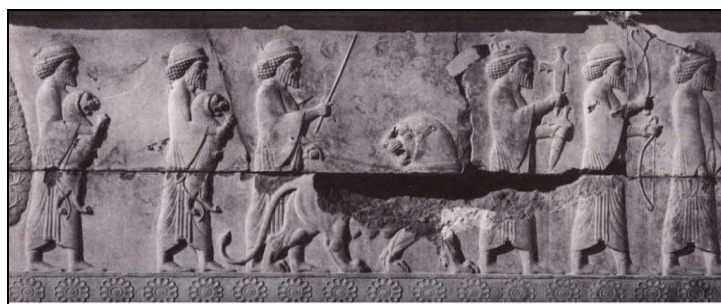
نقش‌برجسته‌های پلکان‌های شمالی و شرقی کاخ

آپادانا

این نقوش شامل رژه اقوام تحت حکومت شاهنشاهی هخامنشی هستند که در کنار همدیگر، تابلویی تشکیل داده‌اند که می‌توان آن را "گردهمایی ملل متحد" نامید. نقوش مزبور به تنهایی می‌توانست این احساس را در افراد بازدید کننده به وجود آورد که در واقع تصویری از قوم و ملت هر نماینده را با احترام و حفظ شأن و در لباس بومی ایجاد نماید و هیچ‌گونه تحمیلی در متحدالشکل نمودن لباس وجود ندارد. بنابراین می‌توان ادعا نمود نظام سیاسی پارس‌های هخامنشی تنها خواستار وحدت و تمرکز سیاسی بود و از جهت و جنبه‌های مهم دیگر در صدد تحمیل یک فرهنگ واحد پارسی در سراسر قلمرو گسترده و جهانی نظام مزبور نبوده است (بریان، ۱۳۸۵: ۱۳۶-۷).

کاخ آپادانا مشهود است. نقوش کاخ‌های مذکور به طور سنجیده‌ای از سنت خاور نزدیک فاصله گرفته و شاه را همچون فرمانروایی صلح‌دوست به تصویر می‌کشد (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۶۰). برخی از محققین نقوش مذکور را گروه باج‌پردازان توصیف نموده‌اند. این موضوعی جالب توجه و در عین حال چالش‌برانگیز است. اگر به دقت به نقوش یاد شده نظر افکنیم؛ در میان این افراد گروهی معروف به خوزی‌ها (ایلامیان)، یک ماده شیر و دو عدد توله شیر به همراه دارند (تصویر ۲). بعید به نظر می‌رسد در فرهنگ دنیای باستان آسیای غربی شیر درنده به عنوان باج یا خراج سالیانه به پادشاه هخامنشی تحویل داده شود. از طرفی باید به این نکته ظریف دقت شود که نمایندگان ملی که برای ملاقات پادشاه و شرکت در یک مراسم ملی و وحدت‌بخش به صفه‌ی تخت‌جمشید حاضر می‌شدند، به هیچ عنوان مراسم باج‌پردازی را به صورت مستند بر نمی‌تابیده (تحمل نمی‌کردند) و در بازگشت به سرزمین اصلی خود، واکنش‌های تند و چالش‌برانگیز بر علیه چنین توهین و انقیادی از خود نشان می‌دادند. حال آنکه نقوش چنان با دقت و هوشمندانه انتخاب شده و هدایا چنان با ظرافت نقش گردیده بود، که نمایندگان را با احساس شعف و خرسندی از شرکت در تشکیل یک امپراتوری جهانی روبرو می‌ساخت (فتوحی‌قیام، ۱۳۷۴: ۱۵۹).

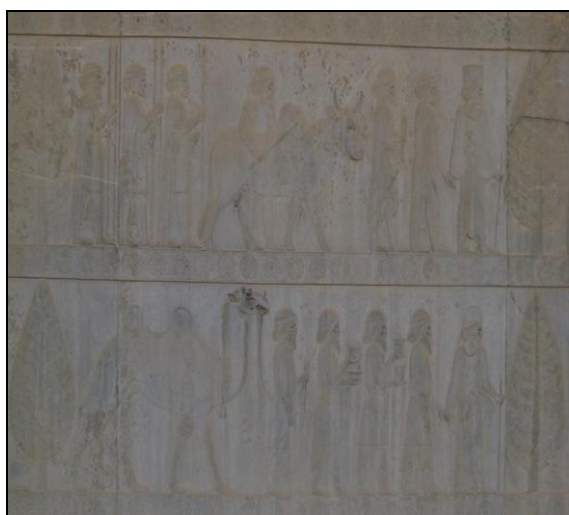
پارسیان هیچ علاقه نداشتند زبان، فرهنگ و دین خود را بر اتباعشان تحمیل کنند، بلکه به هر قوم و تبار اجازه دادند بر هویت و میراث فرهنگی خود باقی بمانند. علت چنین نگرشی مصلحت‌اندیشی سیاسی بود. با این روش به اقوام گوناگون وحدت و همگرایی می‌بخشیدند و هویت هر قوم را ارج می‌نهادند، بی‌آنکه به زور و سرکوبی متوسل شوند. این عمل موجب فروکش نمودن عصیان‌های محلی علیه شخص شاه و حکومت یکپارچه وی می‌گردید (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۷۸). چنین رویه‌ای در باور ملت‌های تابعه ایجاد شده بود که در سایه یک نظام سیاسی واحد می‌توان به عقاید، لباس، و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر خود نیز پایبند بود و باز می‌توان در کنار تمامی تفاوت‌های قومی و اعتقادی احساس یگانگی نمود. بنابراین شاهنشاهی هخامنشی نخستین بار در تاریخ تمدن‌های بشری، اندیشه همزیستی به نسبت مسالمت‌آمیز در میان اقوام و تمدن‌های گوناگون را محقق ساخت. به این ترتیب، نخستین بار قومی فاتح برای جان، مال، باورداشت‌ها آداب و رسوم و در کل فرهنگ اقوام دیگر ارزش و احترام قایل شد (اومستد، ۱۳۸۱: ۶۴۰). فرهنگ فرمانروایان هخامنشی در بیشتر موارد شامل مجموع جامعی از عادات و روش‌هایی بوده؛ اما در تمام سطوح اجتماعی به وسیله‌ی همه اتباع مراعات نمی‌شده است (آلن، ۱۳۹۰: ۱۶۰). این امر به خوبی در شیوه ارائه نقوش برجسته پلکان‌های شمالی و شرقی



تصویر ۲. حمل یک قلاده شیر به همراه دو توله‌اش (منبع: Schmidt, 1953).

حضور افسران یا بزرگ‌زادگان پارسی و مادی در رأس نمایندگان دیگر اقوام به عنوان راهنما و یا مُعَرِّف به حضور شاهنشاه، از دیگر علائم دقت در طراحی و اجرای نقوش برجسته در راستای تحکیم وحدت ملل امپراتوری به شمار می‌رود. می‌دانیم که پارسیان در امور نظامی برجسته بودند و در تشریفات درباری و اداری، صرفاً مشاغل افتخاری به آنها داده می‌شد (شاپور شهبازی، ۱۳۹۵: ۷۱). بنابراین حضور آنها در کنار هیئت‌های نمایندگی، به عنوان نماد همبستگی و لزوماً نه برابری) میان اقوام و مللی است که به عنوان اعلام همکاری مستمر و پایدار، در نقوش تخت جمشید ظاهر گردیدند. در این نقوش، آرامش خاطر نجیب-زادگان پارسی و ظاهر مؤدبانه اما آرام هیئت‌های نمایندگی، بخشی از تصویر یک شاهنشاهی در حال صلح و آرامش را به نمایش می‌گذارد (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۱۰۶). با توجه به مطالب فوق باید گفت نقوش برجسته موجود در کاخ‌های تخت جمشید در خدمت هدفی بود که به خاطر آن ابداع شده بود (کوک، ۱۳۹۴: ۲۸۶). این هدف تلاش برای ارتباط بصری نمایندگان ملل تابعه به هنگام حضور واقعی در مجموعه پارسه بوده است تا از این طریق آنها را در یک کلیت متحد نشان دهد. بنابراین چندان مهم نیست که تصاویر و نقوش مذکور یک موقعیت واقعی را بازنمایی کرده باشند یا صرفاً به بازنمایی یک وضعیت آرمانی پرداخته باشند؛ آنچه این تصاویر و نقوش امروزه حکایت می‌کنند؛ جایگاه صفه‌ی تخت-جمشید به عنوان محلی برای پذیرایی، همدلی و دیدار شاه با اتباع تحت حاکمیت خود بوده است (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۱۰۸). این نقوش ممکن است ارزش نمادین داشته باشند و شاید رویدادهای واقعی را بازنمایی نکنند. لیکن هدف والایی دارند و آن هدف،

بازنمایی گروه‌های قومی و افرادی از ملل مختلف صرفاً جهت گنجاندن تصویر همه‌ی اقوام و ملل تابعه امپراتوری در نمای کاخ بوده است. داریوش با این عمل؛ نیت خود برای نمایش کلیه اتباع قلمرو شاهنشاهی خویش را به نمایش گذاشته است (آلن، ۱۳۹۰: ۱۴۲-۱۴۱). می‌دانیم داریوش خود به طور طبیعی از هنر ساخت نگاره‌های مسطح حمایت می‌کرده و قصدش از این کار فقط ارضای حس زیبایی‌شناختی نبوده، بلکه قصد دیگری هم داشته است. داریوش این هنر را وسیله‌ی فرمانروایی و ابزاری برای بیان جهان‌بینی خود قرار داده بود (هینتس، ۱۳۹۲: ۴۰۵). گرچه این رویه پس از داریوش نیز ادامه یافت؛ لیکن هیچگاه به پای آرمان‌های عصر داریوش نرسید، اما همیشه در مسیر آن گام برمی-داشت. هخامنشیان در اوج قدرت در مسیر همگرایی ملی گام برداشته و همین امر نیز موجب کامیابی آنها در مواجهه با چالش‌هایی چون گوناگونی اقوام و همچنین گستردگی وسیع قلمرو گردید (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۱۸).



تصویر ۳- بخشی از هدیه‌آوران در کاخ آپادانا تخت جمشید
 (نگارندگان)

نقش برجسته محافظان سلطنتی

این نقوش که شامل نیزه‌داران، کمانداران و محافظان شوشی یا ایلامی است به نوعی بیانگر ایجاد احساس امنیت و آرامش در نمایندگانی می‌گردید که به دربار هخامنشی به عنوان پایتخت کشور جهانی راه پیدا می‌نمودند. تصاویر سربازان و افسران گارد شاهنشاهی علاوه بر نمایش شکوه و اقتدار، احساس امنیت را نیز تداعی می‌کردند. حضور اقوامی چون مادها و ایلامیان در میان این گروه، به خودی خود گویای اشتراک مساعی در زمینه مسایل امنیتی و حفاظت از جان پادشاهی بود که هدف نهایی نمایندگان بوده است. اقوام ایرانی در این زمینه موفق عمل کرده‌اند و برای نخستین بار در تاریخ، یک امپراتوری راستین پدید آوردند که هرچند به رهبری قوم پارسی بود، ولی در سپاه آن‌ها اقوام گوناگونی از کشور جهانی هخامنشی حضور داشتند و تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف جهان آنروز فراتر از قالب‌های فرهنگی بومی و منطقه‌ای، تحت اقتدار یک نظام سیاسی واحد و فراگیر در یک پهنه جهانی، روابط متقابل صلح‌آمیزی با یکدیگر برقرار نمودند (ثلاثی، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

نقوش برجسته حاملان تخت شاهی

بار دیگر خلاقیت و نبوغ هخامنشیان در به تصویر کشیدن ۲۸ نماینده از ملل تابعه در درگاه‌های جنوبی تالار صدستون و همچنین دیواره‌های کاخ سه‌دروازه یا مرکزی تخت‌جمشید نمودار گردیده است (شاپورشهبازی، ۱۳۷۹: ۱۵۷). در این نقوش در دو ردیف و هر ردیف ۱۴ نماینده از ملل تابعه، تخت پادشاه را بر دوش دارند (تصویر ۴). به این ترتیب تصویر مذکور بیانگر پایه‌های امپراتوری هخامنشی و همچنین

حامیان شاه است از طرفی نقش یک نفر مادی و یک نفر پارسی در میان حاملان تخت شاه در تخت‌جمشید و حتی نقش‌رستم برای ایجاد حس اشتراک و مساوات در بین ملل تابعه ایجاد شده است (فتوحی‌قیام، ۱۳۷۴: ۱۵۹). اگر هر یک از نمایندگان بخشی از تخت را که بردوش دارند رها نمایند، تخت به سرانجام نخواهد رسید. بنابراین شاهان هخامنشی جهت ایجاد همبستگی بین ملل تابعه و همچنین ایجاد احساس اشتراک بین این ملت‌ها و امپراتوری، دست به نقر چنین صحنه‌ای زدند و به طور غیر مستقیم از آنها جهت همراهی و همکاری در اداره شاهنشاهی گسترده تشکر نموده‌اند. تصویر نمایندگانی که تخت شاه را حمل می‌کنند به عنوان نماد شاهنشاهی پارس شناخته شده است (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۶۰). این تصویر به طور نمادین حمایت اقوام زیر نگین شاهنشاهی را از شخص پادشاه و وضعیت موجود نشان می‌دهد و به گونه‌ای نمادین بیانگر این است که شهریاری روی دوش این اقوام و ملل استوار است. چنین نشانه‌ای را می‌توان همان صلح پارسی (Pax Persica) در نظر گرفت (Root, 1979: 309).

به نظر می‌رسد علائم و نقوش اقتباس شده از ملل تابعه نیز هوشمندانه و مرتبط با فضای فیزیکی و روحی هر ملت انتخاب شده بود. گیاهان از جمله نقوش هدف‌دار مذکور به شمار می‌روند. شواهد حاکی از آن است هنرمندان هخامنشی به دستور مستقیم پادشاهان این سلسله، نقوش گرافیکی به صورت گیاهان (به صورت تزئینی یا ملموس)، از قبیل روزت، لوتوس و درخت سرو را نقر کرده‌اند. برخی از محققین معتقدند که حضور این درختان تزئینی و مقدس همچنین گل‌ها صرفاً نمادی از خوشبویی مکان با عظمت بنای تخت‌جمشید بوده است (شاپورشهبازی،



تصویر ۴- ملل تابعه به عنوان حاملان تخت‌شاهی (نگارندگان).

جنبه‌های همگرایی در کتیبه‌های شاهان هخامنشی

کتیبه‌های داریوش و خشایارشا که در آنها از استان‌های گوناگون امپراتوری هخامنشی ذکر نمودند، به روشنی بیانگر این حقیقت است که هخامنشیان در فاصله بین قرون ششم و اوایل قرن پنجم ق.م به اینکه به آریا (Ariya) یا ملت ایرانی تعلق دارند، آگاهی کامل داشتند (اشرف، ۱۳۹۵: ۴۸)، لیکن این موضوع مانع از آن نشد که آنها به دنبال سیاستی تسامح‌گرا و تساهل‌گونه نباشند. داریوش بزرگ پس از نظام دادن شاهنشاهی و یکپارچه‌سازی آن به منشی‌های بابلی و ایلامی دربار خود دستور داد خط جدیدی کشف نماید که هینتس از آن با نام خط آریایی یاد می‌کند (هینتس، ۱۳۸۵: ۱۸۸). این موضوع از اندیشه‌ی بازسازی و همچنین ایجاد یک هویت مشخص برای کشور جهانی ایران توسط داریوش بزرگ خبر می‌دهد. وی در ادامه و پس از ایجاد این خط در مورد مردم امپراتوری خود سخن می‌گوید و کارهای انجام داده جهت انسجام آن را برمی‌شمارد. داریوش در کتیبه

۱۳۵۷: ۳۵-۳۴)، ولی به نظر می‌رسد بیشتر این نقوش هوشیارانه و در ارتباط با ملل تابعه‌ی نقش شده در دیوارهای آپادانا بوده است. زیرا اگر بنایی چون آپادانا به خوشبویی نیاز داشت، پس کم‌تعداد شدن چنین عناصری در بنای مهمی چون تالار صدستون را چگونه می‌توان توضیح داد؟ بنابراین باید گفت نقش سرو در میان هیئت‌های نمایندگی نشان می‌دهد که جز فاصله‌ی جغرافیایی و در واقع درختان (آن‌هم از نوع مقدس)، حائل و مانعی میان اقوام شاهنشاهی وجود ندارد. روزت نیز یک نقش اسطوره‌ای- تزئینی است و برای اکثر اقوام نقش شده در تخت‌جمشید از جمله آشوری‌ها، بابلی‌ها، مصریان و حاکم‌نشین‌های ایونیه و تراکیه، آشنا بوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که روزت، نقشمایه‌ای اقتباسی است و به نوعی همکاری بین این افراد را تشریح می‌کند (رایگانی، ۱۳۹۲). نمایندگانی که با این نقشمایه آشنا هستند خود را در فضایی آشنا ملاحظه می‌نمودند. برخی از محققین روزت‌های نقش شده در تخت‌جمشید را اقتباس از نقوش روزت آشوری می‌دانند (غفوری، ۱۳۸۱: ۱۵۷). برخی دیگر نیز این نقشمایه را حاصل ارتباط هخامنشیان با سرزمین‌های یونانی‌نشین آسیای صغیر در نظر گرفته‌اند (Nylander, 1970: 139). البته حضور هنرمندان ملل تابعه در ایجاد نقوش مذکور نیز در این زمینه تأثیر مستقیمی بر نوع و کیفیت نقوش یاد شده داشته است. بنابراین نقوش نمادین گیاهی، به عنوان میان‌پرده‌های هوشمندانه و ظریف در میان هیئت‌های نمایندگی در تحکیم وحدت روحی- روانی و همچنین همبستگی بصری میان اعضای هیئت‌های نمایندگی اعزامی به تخت‌جمشید، ایفای نقش می‌نمودند.

نقش‌رستم تعمداً چنین آورده است: "شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای گوناگون، شاه سراسر این زمین، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، پسر یک پارسی، یک ایرانی، از نسل ایرانیان". بدون تردید در اینجا روح ملت‌گرایی است که به عنوان یک پارسی بین اقوام ایرانی ظاهر می‌شود. سپس در ادامه از ۲۸ ملت یاد می‌کند که نام پارس بین آنها نیست و همچنین در ردیف حاملان تخت پادشاه هیچ فرد پارسی دیده نمی‌شود (همان، ۲۴۶). این مسئله نشان می‌دهد که داریوش علاوه بر یک جمع کلی و هویت جهانی امپراتوری، برای پارس به عنوان قوم و هویت خود، نظر دیگری داشته است. در ادامه، دلیل برگزیده شدن خویش به پادشاهی را اینگونه شرح می‌دهد: "در زمانی که اهورامزدا این زمین را مشوش یافت، آنگاه به من سپرد". دوباره داریوش مفهوم هویت خود را به کل زمین تعمیم داد. هم‌چنین وی دوباره ادامه می‌دهد: "هرگاه پیش خود می‌اندیشی بر چه تعداد سرزمین شاه داریوش سلطنت می‌کرد؟، آنگاه تصویر کسانی را بنگر که تخت را بدوش دارند. آنگاه درخواهی یافت که نیزه مردان پارسی به غایت پیش رفته است. آنگاه بر تو روشن خواهد شد که مرد پارسی دور از پارس در دوردست‌ها جنگیده است." در این متن داریوش علاوه بر اینکه خود را پارسی می‌نامد و هویت ملی‌اش پارسی است، ولی از سرزمین‌های دیگری که به قول خودش متعلق به پارس بودند یاد می‌کند و آنها را نیز جزو این سرزمین می‌داند. داریوش مردم کشور جهانی خود را خطاب قرار می‌دهد: "تو مردک! از فرمان سر می‌پیچ. هیچ کس نباید بهانه در پیش نهد که قادر نیست. فرمان نابداری نباید گسترش یابد، فرمان نابداری از این پس در کشور مجاز به ماندن نخواهد بود" (به نقل از هینتس، ۱۳۸۵: ۲۵۳). داریوش زیرکانه به کشوری

جهانی می‌رسد که خیانت‌کار و کسی که فرمان پادشاه را در هر جای این کشور پنهان اجرا نمی‌کند، باید از کشور خارج گردد. این نکته نشان می‌دهد که آنها (پادشاهان هخامنشی) برای کل امپراتوری تحت حکومت خود واژه‌ای چون کشور یا دهیو متصور بوده و ملل تابعه تحت فرمان نیز این امر را پذیرفته بودند. جالب است که خشایارشا همین متن را فقط با تغییر نام خویش بر لوح سنگی موسوم به لوح دیوان در تخت‌جمشید آورده است (مرادی‌غیاث‌آبادی، ۱۳۸۰: ۲۱۹). چنین عملی تداوم عمل هوشمندانه شاهان متوالی هخامنشیان برای دقت در انتخاب واژگان به کار رفته در کتیبه‌ها جهت انسجام اقوام گوناگون در سایه وحدت را به خوبی بیان می‌نماید. داریوش در کتیبه نقر شده بر دیواره جنوبی تخت‌جمشید وحدت گسترده‌ی وسیع شاهنشاهی را در حفظ بنیاد آن یعنی "پارس" اینچنین به گوش تابعین می‌رساند: "اگر این کشور پارس پاس داشته شود، اهورامزدا شادی بیکران بر این کشور ارزانی خواهد داشت" (همان، ۲۰۸). چنین آگاهی و بینشی نیاز است تا شاهنشاهی گسترده هخامنشی را مدیریت کند. داریوش با چنین بینشی، سعی در حفظ حلقه یاران خویش که مستقر در پارس هستند می‌نمود؛ در عین اینکه حفظ "کشور" را نیز منوط به حفظ تختگاه پارس نموده بود. القاب به کار رفته در کتیبه‌ها نیز به نوعی حاکی از بینش دقیق سیاسی شاهان هخامنشی بر جامع و یا فراگیر بودن القاب بکارگیری شده دارد. با اینکه می‌دانیم پیش از این نیز در کتیبه‌های آشوری، بابلی، مصری و اورارتویی از اصطلاحاتی چون شاه چارگوشه‌ی جهان، شاه کشورها، شاه قدرتمند و ... ذکر گردیده است (نیولی، ۱۳۸۷: ۳۴)؛ لیکن استفاده از این القاب در فضای بسته‌ی سیاسی هر یک از قدرت‌های نامبرده،

صرفاً جهت ایجاد رعب و وحشت در جَو سیاسی و اجتماعی آنها بود. حال آنکه می‌دانیم وقتی داریوش یا خشایارشا از اصطلاحاتی چون "شاه بزرگ"، "شاه شاهان"، "شاه کشورهای دارای همه‌گونه مردم" و "شاه در این زمین دور و پهناور"، استفاده می‌نمایند؛ از طرفی در کتیبه ساخت بناهایی چون آپادانا نیز به قصد حرمت نهادن و سهیم نمودن همین مردمانی که شاهان هخامنشی خود را شاه آنها می‌نامند، به ذکر فهرست بلند بالایی از آنها همت گماردند. بنابراین باید به جرأت گفت تأکید بر هنر اقوام جداگانه (در کتیبه‌های ساخت بنا؛ مثلاً کتیبه کاخ شوش)، در مقایسه با کتیبه‌های کهنتر (آشوری، بابلی، اورارتویی و یا مصری)، ویژگی نسبتاً جدیدی به شمار می‌رفت. هدف از اینکار تنها جلوه دادن اقتدار شاه نبود؛ بلکه برانگیختن غرور گروه‌های نژادی و قومی بوده است که در ساخت بنا همکاری می‌نمودند (آلن، ۱۳۹۰: ۱۲۴). بنابراین ذکر القاب قدرت‌نمایانه در کتیبه‌های شاهان هخامنشی، ارتباط مستقیمی با مردم ملت‌هایی داشت که با آنها در یک کلیت منسجم همکاری می‌نمودند. به عنوان نمونه داریوش در کتیبه خود از خدایان ایلامی و بابلی یاد می‌کند. این موضوع اعتقاد راسخ به همگرایی و وحدت را از یک شاه در موضع قدرت نشان می‌دهد (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

تحلیل

براساس تعاریف امروزی، دولت-ملت‌سازی، روندی است که طی آن، یک جامعه‌ی سیاسی تلاش می‌کند تا از طریق انباشت قدرت و توسعه‌ی ظرفیت نهادی، حاکمیت و استقلال خود را کسب و آن را حفظ کند و ارتقا بخشد؛ چنین هدفی کاملاً وابسته به افزایش همبستگی و یکپارچگی اجتماعی - ملی و ثبات

سیاسی است. مقصد چنین روندی، تکامل هر چه بیشتر دولت (به عنوان سازه‌ی نیرومند) و ملت (به عنوان یک سازه‌ی اجتماعی یکپارچه و دارای هویت واحد) و پیوند و نزدیکی هر چه بیشتر این دو است؛ به گونه‌ای که نهایتاً در نگاه بین‌المللی، دولت و ملت، ساختی در هم تنیده و تجزیه ناپذیر تصور شود یعنی ملت، دولت را از خود و مال خود بداند (زرگر، ۱۳۸۶: ۴۸). بنابراین، در بُعد ملت‌سازانه‌ی فرایند دولت-ملت‌سازی، اصلی‌ترین مفهومی که می‌بایست نمود عینی و درونی شده پیدا کند، هویت ملی است که از آن به عنوان چتری برای گردهمایی خرده هویت‌های تثبیت شده‌ی درون گروهی نام برده می‌شود (امینیان و مشهدی، ۹۱-۱۳۹۰: ۳۵). وحدت ملی به معنای هماهنگی و همبستگی میان اجزای تشکیل دهنده یک نظام سیاسی و اجتماعی، یکی از مولفه‌های اقتدار و امنیت ملی است. افزایش ضریب وحدت و همبستگی ملی باعث کاهش تهدیدات داخلی و خارجی می‌شود و زمینه‌های مناسبی برای توسعه و پیشرفت کشور فراهم می‌سازد. به همین دلیل، یکی از اساسی‌ترین عناصر و پیش‌شرط‌های ضروری دستیابی به وحدت و همبستگی ملی، هویت ملی است. هویت ملی نوعی احساس تعلق و تعهد اعضای یک جامعه به رموز و نمادهای فرهنگی شامل هنجارها، ارزش‌ها، زبان، دین، ادبیات و تاریخ مشترک است که موجب تمایز آن جامعه از دیگر جوامع و تقویت انسجام ملی می‌شود (قاسمی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

نظام حکومتی که هخامنشیان به وجود آوردند، نخستین حکومت فدراتیو در تاریخ بشر شمرده می‌شود. پارس‌ها نوعی دولت آزادمنش با نوعی مدیریت مبتنی بر اصول تمرکز و عدم تمرکز شکل دادند. دولت

هخامنشی از طریق تأسیس و تعبیه مکانیسم‌ها و نهادهای مختلف و شکل‌دهی ارتباط آن‌ها با دولت مرکزی و خسترپاون‌نشین‌ها، از یک سو سعی بر حفظ یکپارچگی قلمرو هخامنشی نمودند و از سوی دیگر استقلال داخلی نسبی خسترپاون‌نشین‌ها در امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را تأمین می‌کردند (هژبری‌نوبری و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۲۳). در این زمان تحولی بسیار جدی در تاریخ جهان آغاز شد و آن چه هویت ایرانی خوانده می‌شود، زاده شد. هخامنشی‌ها نخستین صورت‌بندی شناخته شده از نژاد ایرانی (آریایی)، زبان ایرانی (پارسی)، خط ایرانی (پارسی باستان) و دین ایرانی (اهورامزدا و ایزدانی چون مهر و آناهیتا در دوران‌های بعدتر) را به دست دادند. نگاره‌های تخت‌جمشید نشان می‌دهد که پادشاهان هخامنشی برعکس دولت‌های یکسان‌سازی که در طول تاریخ نمونه‌های فراوانی از آنها دیده می‌شود، به حفظ تکثر فرهنگی و تشویق هویت‌یابی محلی شهروندانشان تمایل داشته‌اند، چنان که استفاده از لباس، زبان، سلاح، دین و رسوم ویژه اقوام گوناگون را تشویق و از آن پشتیبانی می‌کردند. همین ویژگی‌های هخامنشیان، برخی از همان گرانیگاه‌هایی است که ساختار هویت ملی ایرانی را شکل داد. ویژگی‌هایی که باعث شد هویت ملی ایرانی از همان ابتدا بر مبنای احترام به کثرت و تنوع فرهنگی و قومی و در عین حال فرمانبرداری و تبعیت از یک واحد سیاسی **یگانه** شکل گرفته و تجلی بخش نوعی وحدت در عین کثرت باشد (قاسمی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۱-۱۱۹). طبق آنچه ذکر گردید می‌توان چنین استنباط نمود که در عصر هخامنشی نوعی هویت جمعی، تصور ایرانی بودن در معنای یکپارچه‌ی سیاسی، قومی، و مکانی ساخته و پرداخته گردید (مکی ساندرا، ۱۳۸۰:

۳۸-۳۴). این مسأله در بنای میهنی تخت‌جمشید اعم از شیوه طراحی بناها در سازه تخت‌جمشید و نقوش-برجسته تا تفسیر آن‌ها و همچنین مفاهیم موجود در کتیبه‌های نقر شده بر در و دیوار این بنای سترگ به نمایش گذاشته شد. این بنا علاوه بر پایتخت دولت هخامنشی، به نوعی بنای ملی-میهنی و ماهوی عصر هخامنشی به شمار می‌رفته است. علاوه بر این، از آثار مکشوفه در نواحی تابعه هخامنشیان (همانند انواع نقش‌برجسته‌های درباری آسیای صغیر و یا کاخ‌های مکشوفه در قفقاز جنوبی و آثار بسیار دیگر) که الگوبرداری کاملی از تخت‌جمشید به شمار می‌روند؛ نیز دلیل دیگری برای پذیرش روح هویتی ملی تحت عنوان هویت ملتِ پارس در سراسر قلمرو پهناور هخامنشیان است.

نتیجه‌گیری

ساخت و استفاده از بنای تخت‌جمشید در دوره هخامنشی علاوه بر دلایل آیینی و مذهبی، دلایل سیاسی عدیده‌ای داشته است که از جمله آنها تأکید بر همکاری و همیاری ملت‌ها نه تنها در ساخت این بنا بلکه در ایجاد معماری سیاسی- نظامی کل پیکره امپراتوری هخامنشی بوده است. هخامنشیان هوشمندانه دریافتند تقویت عناصر وفاق ملی و هم-چنین ایجاد مولفه‌های مصنوعی در زمینه هویت ملی گسترده در سطح امپراتوری، نیاز به استفاده از حضور نمادها و اندیشه‌های تمام ملل تابعه دارد. از این رو در استفاده از عناصر غیر بومی و بومی، همچنین کاربرد آنها توسط هنرمندان اقوام مختلف در بنای تخت-جمشید، گامی دیگر در این راستا برداشتند. کتیبه‌ها نیز در این بین به کمک آمده‌اند و راه را هموارتر نموده‌اند. آن‌گونه که امروزه ما شاهنشاهی گسترده‌ای

چون هخامنشی با وسعت جهانی می‌شناسیم و ملل تابعه‌ای که تعداد آن‌ها تا ۳۳ نیز پیش رفته، لیکن زیر سایه یک پرچم و یک حکومت واحد به نام کشور ایران گذران زندگی می‌نمودند. تسامح دینی و فرهنگی در کنار عینیت بخشی به گفتار در کردار، موجب اعتماد کامل رعایا گردید و همین امر نیز گردن نهادن ملل گوناگون با یک مرکز فرماندهی واحد را موجب گردید. اگرچه برخی عیوب و نواقص در بدنه امپراتوری بعد از مرگ داریوش ظهور پیدا نمود؛ ولی به خوبی روشن است که عدم رعایت مفاد موسوم به "صلح پارسی" می‌توانست نشانه‌ی خوبی برای محک زدن افراد

نافرمان در زمینه وفاداری به شاه و همچنین سلسله‌ی هخامنشی در نظر گرفته شود. مفهوم وطن به خوبی شناخته شد و این مفهوم در سایه استفاده از اصطلاحات قدرت‌نمایانه بیان می‌گردید. شاید این وضعیت را در ایران امروزی ولی با وسعتی در حدود یک دهم امپراتوری هخامنشی بتوان دوباره مشاهده نمود. آن‌گونه که اقوام مختلفی با رنگ پوست، نژاد، لباس و حتی فرهنگ و آیین متفاوت تحت یک حکومت واحد سیاسی با ادعای داشتن بیشترین مولفه‌های هویت ملی در جهان گذران عمر می‌کنند.

پی نوشت

۱. داریوش مردم کشور جهانی خود را با لفظ "ماریکه" (Maryaka)، مورد خطاب قرار می‌دهد. هینتس این لفظ را "پسرک" ترجمه نموده است. برخی دیگر نیز از اصطلاح "ای بشر"، برای توضیح این واژه استفاده نمودند.

فهرست منابع

- احمدی، حمید (۱۳۹۵)، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین: حمید احمدی، نشر نی، چاپ اول، تهران.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ، فصلنامه مطالعات ملی ۱۵، سال چهارم، شماره ۱، صص: ۴۵-۹.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)، ایران لوک پیر، چ اول. تهران: انتشارات پرواز
- اشرف، احمد (۱۳۹۵)، هویت ایرانی، به کوشش: حمید احمدی، نشر نی، چاپ سوم، تهران.
- امینیان، بهادر و مشهدی، سارا (۱۳۹۰-۹۱). نقش اسطوره‌ها در هویت ملی و ملت‌سازی: مورد ایران. نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال سوم. شماره ششم.
- اومستد، ایت (۱۳۸۶). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم. چ هفتم. تهران: امیرکبیر.
- ایمان‌پور، محمدتقی؛ نصراله‌زاده، سیروس و علی‌زاده، کیومرث (۱۳۹۴)، شوش در دوران هخامنشی؛ بررسی جایگاه و اهمیت شوش در دوره‌ی هخامنشی در مقایسه با تخت‌جمشید، فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال پنجاه و یکم، دوره‌ی جدید، سال هفتم، شماره دوم (پیاپی)، تابستان، صص: ۱۲-۱.
- آلن، لیندزی (۱۳۹۰)، تاریخ امپراتوری ایران، ترجمه: عیسی عبدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران.
- بازورث، سی. ادموند (۱۳۹۳)، تداوم میراث کهن در سرزمین‌های ایرانی سده‌های میانه، در برآمدن اسلام، ویراسته: وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، ترجمه: کاظم فیروزمند، نشر مرکز، چاپ اول، تهران.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۲)، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه: هایده مشایخ، نشر ماهی، چاپ دوم، تهران.

- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۵)، ایران باستان؛ هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، ترجمه: عیسی عبدی، نشر ماهی، چاپ سوم، تهران.
- بریان، پیر (۱۳۸۵). امپراتوری هخامنشی. ترجمه ناهید فروغان. چ دوم. تهران: نشر فرزانه، نشر قطره.
- پوپ، آرتور (۱۳۵۵). هنر ایران در گذشته و آینده. ترجمه عیسی صدیق. تهران: مدرسه عالی خدمات جهانگردی. ثلاثی، محسن (۱۳۸۰). جهان ایرانی و ایران جهانی. چ دوم. تهران: نشر مرکز.
- جهانشاهی افشار، علی و رحیمی صادق، خدیجه (۱۳۹۳)، عناصر هویت ایرانی در دیوان امیر علیشیر نوایی، مجله مطالعات ایرانی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان، صص: ۹۳-۱۱۸.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۳). بحران هویت: باطن بحران‌های معاصر، نامه فرهنگ، سال سوم، شماره اول.
- دیتربیش، هوف (۱۳۹۳)، شکل‌گیری و ایدئولوژی دولت ساسانی براساس شواهد باستان‌شناسی، در عصر ساسانی جلد سوم ایده ایران، ویراسته: وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت، ترجمه: دکتر محمدتقی ایمان‌پور و کیومرث علی‌زاده، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، مشهد.
- رایگانی، ابراهیم (۱۳۹۲). نقش‌مایه روزت از آغاز تا پایان دوره هخامنشی. سمنان: آبرخ.
- زرگر، افشین (۱۳۸۶). مدل‌های دولت-ملت سازی؛ از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی. نشریه تخصصی علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد کرج، شماره ۷.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۵۷)، شرح مصور تخت‌جمشید، انتشارات بنیاد تحقیقات هخامنشی، شماره ششم، شیراز.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۷۹). راهنمای جامع تخت‌جمشید. چ دوم. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان میراث‌فرهنگی کشور.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۹۵)، تاریخ ایده‌ی ایران: هویت ایرانی در دوره‌های هخامنشی و اشکانی، در: هویت ایرانی، نشر نی، به کوشش حمید احمدی، چاپ سوم، تهران.
- عامری، صغری (شهلا) (۱۳۹۵)، باستان‌گرایی در دوره پهلوی با تکیه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به روایت اسناد، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران.
- غفوری، ام‌البنین (۱۳۸۱)، تأثیر متقابل هنر معماری یونان، آسیای صغیر و هخامنشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جهت ارائه به دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- فتوحی‌قیام، منصور (۱۳۷۴)، اشکال انتقال مفاهیم و ارزشها در معماری هخامنشی، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم، جلد دوم، انتشارات سازمان میراث‌فرهنگی کشور، صص: ۱۶۴-۱۴۹.
- قاسمی، علی‌اصغر و ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران. فصلنامه راهبرد. سال بیستم، شماره ۵۹.
- کبیری، افشار (۱۳۸۹). بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران. در مجموعه مقالات کنکاشی در هویت ایرانی؛ به کوشش ابراهیم حاجیانی، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، تهران، چاپ اول.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۹۴)، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم، تهران.
- گرابار، الگ (۱۳۹۳)، هنر ایران اواخر عهد باستان، در ایران در نخستین سده‌های اسلامی، ویراسته: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت، ترجمه: کاظم فیروزمند، نشر مرکز، چاپ اول، تهران.
- مرادی‌غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۰)، کتیبه‌های هخامنشی، خط میخی پارسی باستان، انتشارات نوید شیراز، ویراست دوم، شیراز.
- مکی، ساندر (۱۳۸۰). ایرانی‌ها، ایران، اسلام و روح یک ملت. ترجمه شیوا رویگریان. تهران: ققنوس.

- نیولی، گرادو (۱۳۸۷)، آرمان ایران؛ جستاری در خاستگاه نام ایران، ترجمه: سید منصور سیدسجادی، انتشارات موسسه پیشین‌پژوه، تهران، چاپ اول.
- هژبری‌نوبری، علیرضا؛ ویسی، مهسا و خطیب‌شهیدی، حمید (۱۳۹۰). بررسی باستانشناختی ارتباطات سیاسی و فرهنگی ایران و آسیای صغیر در دوران هخامنشی. فصلنامه ژئوپلیتیک. سال هفتم. شماره سوم.
- هینتس، والتر (۱۳۹۲)، داریوش و ایرانیان؛ تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان، ترجمه: پرویز رجبی، نشر ماهی، تهران، چاپ چهارم.
- هینتس، والتر (۱۳۸۵). داریوش و پارس‌ها، تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشی. ترجمه عبدالرحمن صدریه. چ دوم. تهران: امیرکبیر.

- Briant, Pierre (2002), *From Cyrus to Alexander a History of the Persian Empire*, translated to English: Peter T. Daniels, Winona Lake, Indiana Eisenbrauns.
- Curtis, Vesta. S (2005), "the Legacy of Ancient Persia", in *The Forgotten Empir: the world of Ancient Persia*, ed. by Jhon Curtis and Nigel Tallis, the British Museum Press, London. Pp. 250-257.
- Donohue, J. Jhon (1973), "Three Buwayhid Inscription", *Arabica*, 20/1. Pp. 74-80.
- Erdmann, K (1960). "persepolis: daten und Deutungen", in: *Mitteilungen der Deutschen orientgesellschoft*, XCII, pp.21-47.
- Ghirshman, R (1957). "Notes iraniennes: VII, A propos de Persepolis". *Artibus Asiae* XX/4.
- Habsbawm, Eric (1990), *Nations and Nationalism since 1780: Program, Myth, reality*, Cambridge.
- Harnter, W (1965). "The Earliest history of the constellations in the near East and The Motif of the Lion –Bull combat". *Journal of Near Easter studies*, Vol .24, No, 1\2, PP.1-16.
- Harper, O. Prudence (2008), *Image and Identity: Art of the Early Sasanian Dynasty*, in the *Sasanian Era: The Idea of Iran*, Volume III, ed. Vesta. S. Curtis and Sara, Estewwart, the British Museum, London.
- Herzfeld, Ernest. E (1941), *Iran in the ancient East*, London, New York.
- ImanPour. M, T (2004), *the Construction of Apadana of Persepolis and Susa: which one was built first?* *Proceeding of first National Congress on Iranian Studies*, 17-20 June 2002: pp. 1-9.
- Nylander, Carl, (1970), *Ionians in Pasargadae studies in Old Persian Architecture*, Boreas.
- Roaf, N (1983). "Sculptures and sculptors at Persepolis". *Iran*, XX, PP.1.164.
- Root, Margaret Cool (1979), *the King and Kingship in Achaemenid Art*, *Essays on the Creation of an Iconography of Empire*, *Acta Iranica* 19, Brill Publication, Leiden.
- Sancisi-Weerdenburg, H (1993), "Alexander at Persepolis", in *Alexander the Great: Myth and Reality*. 21: pp. 177-188.
- Schmidt, E. F (1953), *Persepolis, Volume 1*, the University of Chicago Press, Chicago. Illinois.
- Shahbazi, A. Sh (1994). "Persepolis and the Avesta". *Archaologis che Mitteilunjin aus Iran*. 27, PP.85-90.
- Shahbazi, A. Sh (2005), "The History of the Idea of Iran", in *Birth of Persian Empire* ed. by Vesta S. Curtis., London.
- Smith, Anthony D (1991), *Ethnic Origins of Nations*, Oxford. Blackwell.